

عرفان و شجاعت

مسجد شام آکنده از رعب و وحشت بود، قدرت طاغوتی یزید چون کابوسی هولناک بر فضای آن سایه افکنده بود، وزراء و مشاوران ارشد یزید حضور داشتند، سرهنگان و تعدادی از جنایتکارانی که در کربلا آنهمه نامردی کردند آمده بودند، از همه جا وحشت می بارید و در عین حال دین و قداست را ریاکارانه همراه داشت، خطیب درباری یزید برخاست و بر چهار چوبی بعنوان منبر بالا رفت و تا توانست در مدح یزید و معاویه مجاز گفت و به تملق پرداخت.

ناگهان از میان جمعیت فریاد جوانی اسیر برخاست که با شجاعت هر چه تمام تر فرمود:

((ويلک ايها الخاطب اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق فتبوا مقعدک من النار))

وای بر تو ای گوینده: خشنودی مخلوق را با خشم خداوند خریدی پس جای خود را در آتش جهنم آماده ببین.

این مخلوق کیست که امام او را اینگونه تحقیر می کند و خطیب او را تجلیل؟ این همان خون آشامی است که هنوز هم خون از شمشیرش می بارد، جلادهای او دست به کمر ایستاده اند، شهر در قبضه اوست و خودش غرق در غرور و مستی می باشد، مست ریاست و مست پیروزی، بوئی از انسانیت نبرده، نه عزت دارد و نه وجدان و هر چه بر مغز شیطانی او بگذرد بر زبان و دستش جاری می گردد، کافی است اشاره ای کند و سر از بدن این جوان که در اسارت بسر می برد جدا سازند یا بریزند و تمامی کاروان اسیر و همراه او را گردن زنند ولی نه اسارت خود را ملاحظه می کند و نه شقاوت یزید را و آنچه باید بگوید می فرماید و افشاگری می کند، جنایات او را برملا می سازد و در پایگاه قدرت او مشت محکمی بر دهان سخنگو و خطیب او می زند، چقدر شجاع و دلاور و چقدر از خود گذشته و صریح؟!

امام سجاد علیه السلام با سخنان خویش خطیب اموی را از منبر پائین کشید و سپس از یزید خواست تا بگذارد که از منبر بالا رود.

یزید در آغاز امتناع می ورزید ولی در اثر اصرار فرزندش معاویه و اعوان و انصارش حاضر شد که آن امام سخنرانی ایراد فرماید.

هنگامی که امام در عرشه منبر قرار گرفت ابتدا با جهانی اخلاص و ارادت به حمد و ثنای الهی پرداخت و فرمود:

الحمد لله الذي لا بدايه له والدائم الذي لا نفاذ له..... یعنی سپاس خداوندی را که وجودش را آغازی نیست و دائمی است که هیچگاه از بین نمی رود، اولی است که برای اولیت او آغازی نیست و آخری است که برای آخریت او پایانی نمی باشد و پس از نابودی مخلوقات همو باقی و جاودانه است و او شبها و روزها را به اندازه خاصی مقدر فرموده و مبارک است خداوندی که پادشاه و فرمانروای واقعی است و بر همه چیز آگاه و مطلع می باشد.

امام سجاد علیه السلام در لباس اسارت بود و پس از آنهمه زجر و سختی باز هم دست از عبودیت برنداشته و با اخلاص و عشق نغمه توحید می سرود.

سپس امام علیه السلام به معرفی خود و بیان ویژگیهای خلقی و افتخارات نژادی خویش پرداخت تا آنکه فرمود:

(انا ابن مکه و منی انا ابن زمزم و صفا انا ابن الزکوه باطراف الوداء)

من فرزند مکه و منی هستم من فرزند زمزم و صفا هستم من فرزند کسی هستم که زکات را به منزل مستمندان با عباى خویش می برد و....

یزید شهرت داده بود که اینها خارجی هستند و مردم انتظار داشتند که افرادی از روم یا زنگبار و یا از خوارج بوده و آشوبگر باشند ولی یکباره دیدند که امام سجاد علیه السلام می فرماید من از بهترین سرزمینهای مقدس آمده ام من از کنار خانه خدا و خانه وحی از مکه و مدینه و از زمزم و صفا من از فرزندان پیامبر دلسوزی هستم که با کوله بار خود درب منزل مستمندان را می کوبید و گندمهایی را که در عباى خود ریخته و بر پشت کشیده بود به آنها می رساند.

سراسر مردم را بهت فرا گرفته و با حیرت می نگریستند که اینها چگونه خارجی می باشند که به اسلام و مکتب و حی و رسول الله از هر کسی نزدیکترند.

امام سجاد علیه السلام ادامه داد و فرمود: **(انا ابن خیر من طاف و سعی)** من فرزند بهترین کسی هستم که طواف خانه خدا کرده و سعی بین صفا و مروه نموده، من فرزند بهترین کسی هستم که به حج رفته و لبیک گفته، من فرزند کسی هستم که در معراج از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شده، تا آنکه فرمود: من فرزند کسی هستم که خداوند جلیل آن همه وحی به او فرستاده من فرزند محمد مصطفی می باشم.

معلوم است مردم جاهلی که به هوای تماشای یک عده خارجی آمده بودند چه حالی پیدا می کنند.

آنجا شام بود شهر دمشق ، شهری که معاویه ۴۰ سال در آنجا حکومت کرد، ۲۰ سال استاندار بود و ۲۰ سال پادشاه. در این بیست سال اخیر تمام هم و غم او دشمنی با علی علیه السلام بود مردم را با بغض علی پرورش داده بود کسی جرئت نمی کرد نام علی را بجز همراه با دشنام و سب ببرد ولی فرزندش امام سجاد علیه السلام این غرُق را شکست و پس از نام رسول الله صلی الله علیه و آله نام علی علیه السلام را به میان آورد و فرمود: **(انا ابن علی المرتضی انا ابن من ضرب خراطیم الخلق قالوا لا اله الا**

الله)

من فرزند علی مرتضی هستم من فرزند همان کسی هستم که مشرکان را در هم کوبید و دماغ آنها را قطع کرد تا آنجا که گفتند لا اله الا الله

من فرزند کسی هستم که پیشاپیش پیامبر با دو شمشیر به رزم پرداخت و با دو نیزه جنگ نمود و در دو هجرت شرکت داشت و دو مرتبه بیعت فرمود و در جنگ بدر و حنین مقاتله نمود و حتی یک لحظه هم پیروردگار متعال کفر نوزید.

من فرزند بهترین مومنان هستم و وارث پیامبران و از بین برنده ملحدان و سر سلسله مسلمانان و نور مجاهدان و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان در پیشگاه خداوند و صابرتین صابران و افضل قیام کنندگان از آل یاسین و رسول رب العالمین من فرزند کسی هستم که بوسیله جبرائیل تأیید شده و بوسیله میکائیل یاری گردیده است من فرزند کسی هستم که از حریم مسلمین حمایت کرده و با ناکثین و مارقین به جنگ پرداخته و در مقابل ناصبین جهاد فرموده من فرزند شریف ترین فرد قرشی هستم که بر روی زمین راه رفته و نخستین مومنی که دعوت خدا را اجابت فرموده، از همه سابقین در ایمان پیش دستی داشته، ملحدان را در هم کوفته و مشرکان را به هلاکت رسانده، در کارزار تیر بُرانی از تیرهای الهی بوده و در صحنه حکومت جامعه بوستانی از حکمت های پروردگار .

امام سجاد علیه السلام با زبانی فصیح و با کلماتی بسیار زیبا و پر محتوا در مورد فضائل جد بزرگوارش علی علیه السلام سخن

گفت تا آنکه فرمود: ذاک جدی علی ابن ابی طالب

یزید پیوسته خودش را می خورد و مردم هم در فکری عمیق فرو رفته بودند که آیا این علی همان علی است

که بیست سال او را دشنام گفته و دشمن اسلام می پنداشتند، در خطبه های نماز جمعه او را نفرین می کردند و او را یک فرد حتی بی نماز می پنداشتند و هزاران هزار درهم و دینار از بیت المال را صرف تبلیغ علیه او می کردند.

علی علیه السلام شهید شده بود ولی امام سجاد علیه السلام در لباس اسارت وارد جبهه دشمن شد و حتی پایتخت او را فتح کرد و دروغ و خیانت آنها را برملا ساخت، آن حضرت به روشنگری پرداخت مانند پدر بزرگوارش که در این راه شهید شد

همچنانکه در زیارت اربعین گفته می شود **و بذل مهجته فیک لیستنفذ عبادک من الجهاله وحیره الضلاله**: پروردگارا حضرت سیدالشهداء خون قلب خود را در راه تو اهداء نمود تا بندگان تو از نادانی وحیرت گمراهی و ضلالت نجات دهد.

سپس امام علیه السلام لب به یکی دیگر از افتخارات خود گشوده و فرمود: **انا ابن فاطمه الزهراء انا ابن سیده النساء انا ابن الطهر البتول انا ابن بضعه الرسول** من فرزند فاطمه زهرا هستم من فرزند بهترین بانوان هستم من فرزند آن بانوی پاکدامن و منزه هستم من فرزند پاره تن پیامبرم.

همگان زهرای اطهر را می شناختند و به او احترام می گذاشتند و به خوبی متوجه شدند که یزید چه جنایتی بزرگی انجام داده و چه گوهر درخشانی را در هم شکسته است. چه فاجعه ای ایجاد کرده و چه ننگی بیار آورده

سرانجام امام سجاده پرده را به کناری زد و جنایت هولناک بنی امیه را برملا ساخت و فرمود: **انا ابن المرمل بالدماء انا ابن المقتول ظلما انا ابن مجذوذ الراس من القفا انا ابن العطشان حتی قضی انا ابن طریح کربلاء**

من فرزند کسی هستم که در خونش غلطان بود من فرزند کسی هستم که ظالمانه کشته شد من فرزند کسی هستم که سرش را از پشت سر ذبح کردند من فرزند کسی هستم که با تشنگی جان داد من فرزند کسی هستم که جنازه اش در کربلا بر روی زمین افتاده بود و

امام مرتب از جنایات اموی پرده بر می داشت آنهم در مقابل یزید و شهادت مظلومانه پدرش را ترسیم می نمود.

با سخنان گویای امام همراه با لحن جذاب و احساسات عمیق او آنچنان مردم را برانگیخته شدند که می گویند **حتی ضج الناس بالبكاء** تا آنکه صدای ضجه مردم همراه با گریه برخاست و فضای مسجد را پر کرد.

کدام مردم همان مردمی که روز اول ورود به شام، شهر را چراغان کرده بودند و شادی می کردند و هلله می کشیدند و بد و بیراه می گفتند ولی اکنون اشک می ریخته و در دل به آنهمه عظمت شجاعت و آفرین می گفتند

چقدر زیبا سخن می گوید چقدر متین و گویا و چقدر نافذ و موثر، چه فصاحتی چه بلاغتی، یک ذره هم ترس و وحشت ندارند از یزید و سلطنت او و نه از دژخیمان و شمشیرها و نیزه هاشان. آخر او در یک کشور و شهر غریب بود و در میان هزاران هزار دشمن جانی و خونخوار ولی گویا ترس در قاموس زندگی او وجود ندارد و باید ماموریت خود را بصورت کامل انجام دهد.

یزید که سخت به هراس افتاده بود به موذن اشاره کرد که اذان بگوید و بدینوسیله خطابه امام سجاد علیه السلام را قطع کند و افکار را منحرف سازد و از اینرو موذن فریاد برآورد و **گفت الله اکبر** امام سجاد علیه السلام هم تجلیل خاص خود را از بانگ زیبای الله اکبر برآورده و فرمود: **کبرت تکبیر لا یقاس و لا یدرک بالحواس و لاشیء اکبر من الله**

خدا را بزرگ می دانم عظمتی که هیچ قابل قیاس به احدی نیست و با چیزی از حواس درک نمی شود و چیزی هم بزرگتر از خداوند وجود ندارد.

موذن گفت: **اشهد ان لا اله الا الله** امام سجاد علیه السلام فرمود: به این مطلب پوست و موی من گوشت و خون من مغز و استخوانم شهادت می دهند.

هنگامی که موذن گفت: **اشهد ان محمدا رسول الله** امام رو به یزید نموده و فرمود: یزید این محمد آیا جد من است یا جد تو؟ اگر جد من است چرا خاندان او را به قتل رساندی؟ چرا پدر من را کشتی؟ چرا اموال او را به تاراج بردی؟ چرا زنان او را به اسارت بردی؟

امام سجاد علیه السلام این سخنان را همراه با پرخاش و احساس هر چه تمام تر بیان می نمود و صدای ضجه و ناله همه مردم بلند تر می شد فریاد و شیون از هرکجای بر می خواست که یزید هم برخاست تا نماز بخواند برخی نماز خواندند و برخی هم نماز نخوانده پراکنده شدند.

یزید می خواست با اذان خطابه امام سجاد علیه السلام را قطع کند و او را ساکت نماید ولی نمی دانست که آن حضرت همان اذان را چون عمودی بر سرش میکوبد و او را به افتضاح می کشاند.

امام سجاد علیه السلام بسیار منسجم و هدفمند سخن می گفت و مردم غافل را آگاه می فرمود و لازم بود شخصیتی والا گرچه در لباس اسارت پرده از روی حقیقت بردارد و دروغ امویان را آشکار سازد و مردم شام را به خطای خود آگاه نماید.

آنها بیست سال بدترین اتهامات را به پاکترین افراد زدند و چهره پاک و ملکوتی علی علیه السلام را وارونه معرفی کردند و خود را به غلط جانشین پیامبر و میراث خوار او خواندند و سرانجام شرابخوار ناپاکی چون یزید را امیر مومنان و مجری احکام قران و ولی امر مسلمانان گفتند.

لازم بود شجاع و دلآوری نستوه چون امام سجاد علیه السلام این موضوع را برملا سازد و با صراحت هرچه تمام تر پاکی و شایستگی خاندان علی علیه السلام و ظلم و جنایتهای معاویه و خاندانش را بیان کند و پیام سالار شهیدان را برساند و مردم

غافل را هوشیار کند و به تاریخ درس استقامت و تداوم راه شهداء و مجاهدان راه خدا را بدهد. این همه شجاعت و قدرت از کجاست؟

نکته ای که بسیار حائز اهمیت است آنکه یک جوان ۲۴ ساله با دلی داغدار و جسمی خسته به همراه خواهر و همسری اسیر بلکه کاروانی گرفتار و درگیر در شهری غریب و دشمنانی خون آشام این همه دلاوری و شجاعت و اینهمه قدرت و صلابت و اینهمه روشنگری و صراحت آنهم در مقابل جنایتکاری چون یزید با چه قدرت و چه انگیزه ای؟

ابن سینا در مقامات العارفين می گوید **العارف شجاع لانه بمعزل عن تقيه الموت**، عارف شجاع است چون باکی از مرگ ندارد ولی باید گفت انگیزه و عامل اصلی شجاعت در اولیاء الهی مانند آن امام عارفان و زینت عابدان علیه صلوات الله بالاتر از این حرف هاست بلکه **العارف شجاع لانه يعتمد على الله و يطمئن به** عارف شجاع است زیرا اعتماد به خداوند دارد و اطمینان بدو که: **الا بذكر الله تطمئن القلوب** و هر کجا نوری است از انوار خداست.

محمد هادی عبد خدائی

پنجم ماه صفر ۱۴۳۸ مطابق با ۱۵ آذر ۱۳۹۵

منابع

الاحتجاج- ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی

اعلام الهدایه-المجمع العالمی لاهل البیت

بحار الانوار-مرحوم علامه مجلسی

حیاه الامام الحسین-باقر شریف القرشی

نفس المهموم-مرحوم شیخ عباس قمی

کامل بهائی

مقتل خوارزمی